**باسمه تعالی**

**یکشنبه: 05/09/1396**

**اصول / درس شماره 20**

**درس خارج اصول الفقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**خلاصه مباحث**

بیان شد: فعلیت احکام مختص به عالمین است به این معنا که فعلیت حکم تنها برای کسانی است که اگر شارع جعلی کند بدان عالم می شوند. وجه این مطلب آن است که غرض از حکم تحریک مکلّف است و چون غافل محض، جاهل مرکب و شاکی که شارع برای او حکم ظاهری به ترخیص داده، نمی توانند از تکلیف تحریک نمی شوند، فعلیت تکلیف برای این افراد لغو خواهد بود. در مقابل برخی احکام را مشترک بین عالم و جاهل دانسته و به اختصاص احکام به عالمین، اشکالاتی را وارد کرده اند که این اشکالات به دو صورت اشکال اثباتی و ثبوتی طرح شده است. اشکال ثبوتی طرح شده، دور و لو در افق ذهن مکلّف است که بیان کردیم این اشکال به سخن ما وارد نیست زیرا فعلیت تکلیف متوقف بر قضیه شرطیه **«لو جعل الشارع تکلیفا لعلم المکلف به»** است در حالی که آنچه متوقف بر حکم شارع است، علم فعلی است نه علم تعلیقی و تقدیری. به عبارتی دیگر، مطابق این تحلیل، علم فعلی متوقف بر علم تقدیری است و این اشکالی ندارد.

ذکر این نکته ضروری است که این بیان با بیان شهید صدر در پاسخ به اشکال دور[[1]](#footnote-1) که فرموده علم به جعل در موضوع مجعول اخذ شده، متفاوت است.

**پاسخ شهید صدر به مشکل دور: اخذ علم به جعل در موضوع مجعول**

شهید صدر در بحث اختصاص احکام به عالمین فرموده: امکان دارد علم به یک مرتبه حکم در موضوع مرتبه دیگر همین حکم اخذ شده باشد. ایشان بیان می کند حکم مراتبی دارد که یکی از آن مراتب، مرحل جعل است. مراد از جعل قضیه شرطیه «**من کان مستطیعا وجب علیه الحج**» با جعل، این قضیه شرطیه در عالم اعتبار تحقق می یابد هر چند در خارج هیچ مستطیعی وجود نداشته باشد و این قضیه شرطیه ما دامی که نسخ نشده باشد، باقی است. حال ممکن است شارع فعلیت حکم را متوقف بر علم به این قضیه شرطیه کند و این هیچ اشکالی ندارد.

البته این بیان با سخنی که در پاسخ به دور بیان شد، متفاوت است. مطابق این بیان، در صورتی که مکلّفی علم به این قضیه شرطیه داشته باشد اما جهل مرکب به استطاعت دارد هر چند واقعا مستطیع است، حکم برای او فعلی است در حالی که مطابق بیان ما، حکم برای این شخص چون باعثیت و تحریک ندارد، فعلی

نخواهد بود. زیرا باعثیت متوقف بر علم به کبری و علم به صغری و تحقق موضوع است و صرف علم به کبری (قضیه شرطیه) موجب باعثیت نخواهد بود.

پس شهید صدر قائل به اخذ علم به کبری در موضوع مجعول است در حالی که ما قائل به اخذ علم به کبری و علم به صغری در موضوع فعلیت حکم اخذ شده است که بیان شد، علم مأخوذ، علم شأنی و تعلیقی است نه علم فعلی تا دوری وجود داشته باشد.

تفاوت دیگر بیان ما با شهید صدر این است که ایشان این مطلب را خلاف قاعده دانسته و بیان می کند امکان دارد علم به جعل در موضوع مجعول اخذ شده باشد. ایشان این بیان را تنها از نظر ثبوتی بیان کرده و آن را نیازمند اثبات می دانند. از نظر اثباتی نیز این تحلیل را خلاف قاعده می دانند زیرا موجب تقیید اطلاق ادله است. اما ما اخذ علم را مطابق قاعده می دانیم زیرا فعلیت تکلیف از مقام تحریک انتزاع می شود و فعلیت تکلیف بدین معناست که حکم محرّکیت، باعثیت و زاجریت دارد و روشن است در باعثیت و زاجریت، علم دخیل است و این مطلبی موافق قاعده است. مطابق سخن ما، اخذ علم در موضوع فعلیت به منزله قرینه محفوف به کلام است و همین موجب ظهور اخذ علم است.

به عبارتی دیگر، تفاوت بیان ما با شهید صدر این است که ایشان علم به جعل و قضیه شرطیه را در موضوع مجعول و فعلیت اخذ کرده در حالی که ما علم به حکم فعلی را در موضوع قضیه شرطیه دخیل می دانیم. اخذ علم به قضیه شرطیه در موضوع فعلیت، مطلبی است که شبهه دور در آن اساسا جریان ندارد اما در سخن ما که اخذ علم به حکم فعلی در موضوع قضیه شرطیه است، توهم دور وجود دارد و نیازمند حل اشکال دور است.

در نتیجه بیان شهید صدر با بیانی که از حاج آقای والد نقل کرده و آن را تقریب کردیم، متفاوت است و به نظر ما، اختصاص احکام به عالمین با تقریب ارائه شده، اشکال ثبوتی ندارد.

**تذکر دو نکته در فهم بهتر بحث، مفید است:**

1. سخن در اختصاص احکام به عالمین، درباره احکام تکلیفی است و در احکام وضعی جریان ندارد زیرا هیچ اشکالی ندارد ضمانت که حکمی وضعی است برای کسی که از روی جهالت مال غیر را تلف کرده، ثابت باشد.

2. همانگونه که در بحث جمع بین حکم ظاهری و فعلی بیان کرده ایم، جمع بین حکم ظاهری و واقعی هیچ راه حلی جز رفع ید از فعلیت حکم واقعی ندارد و با وجود فعلیت حکم واقعی، جعل حکم ظاهری[[2]](#footnote-2) محال است. مرحوم آخوند نیز به این نکته اشاره کرده[[3]](#footnote-3) هر چند مطالبی را در مورد امارات بیان کرده که بهتر بود این نکات را ضمیمه نمی کرد.

اشکال اثباتی بر اختصاص احکام به عالمین

امکان دارد اشکال هایی اثباتی بر سخن ما بیان شود که بازگشت به سه اشکال اصلی دارد: مخالفت با اطلاق ادله، اجماع بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل و روایات متضافر بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل.

**بررسی اشکال اول (مخالفت با اطلاق)**

اولین اشکال اثباتی که ممکن است طرح شود این است که ادله مثبت حکم اطلاق داشته و در آن علم به تکلیف اخذ نشده است.

پاسخ این اشکال نیز بیان شد که با توجه به این که جعل حکم برای باعثیت و زاجریت است، همین نکته به عنوان قرینه ای محفوف به کلام موجب تقیید اطلاق ادله خواهد بود.

**بررسی اشکال دوم (اجماع بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل)**

اشکال دومی که طرح شده آن است که با توجه به اجماع موجود بین شیعه، احکام مشترک بین عالم و جاهل است و اختصاص به عالمین ندارد. همانگونه که بیان شد، ظاهرا از اجماع بر این که شیعه مخطئه هستند نه مصوّبه، اجماع بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل برداشت شده است. پس هر چند اجماع بر اشتراک به تصریح وجود ندارد ام از لابلای کلام علما در رد تصویب، این اجماع برداشت می شود.

در پاسخ به این ادعای اجماع، حاج آقای والد بیان کرده اند، بحث تخطئه و تصویب در کلام قدمای فقها با بحث تخطئه و تصویب در کلام متأخرین متفاوت است و از کلام شیخ طوسی در عده، محطّ بحث متفاوتی برداشت می شود.

برای روشن شدن این سخن، مروری بر کلام شیخ طوسی در بحث الکلام فی الاجتهاد العده می کنیم.

**کلام شیخ طوسی در العده**

مرحوم شیخ طوسی در باب الحادی عشر الکلام فی الاجتهاد،[[4]](#footnote-4) بحثی مفصّل را در مخالفت با اهل تسنن بیان کرده که قسمتی هایی از آن را مرور می کنیم:

**«اعلم‏ أنّ‏ کلّ‏ أمر لا یجوز تغییره عما هو علیه من وجوب إلی حظر أو من حسن إلی قبح، فلا خلاف بین أهل العلم المحصّلین أنّ الاجتهاد فی ذلک لا یختلف و أنّ الحقّ فی واحد و أنّ من خالفه ضال فاسق، و ربمّا کان کافراً و ذلک نحو القول بأنّ العالم قدیم أو محدث...»** ایشان در این کلام بیان داشته: برخی از امور اعتقادی بوده و نه اعتباری که تابع مصالح و مفاسد باشد. این امور اعتقادی واقعی، هیچ وقت از وجوب به حظر و از حسن به قبح تبدیل نمی شوند و اجتهاد در این موارد تخلّف نمی کند و هر کس با این اجتهاد واحد مخالفت کند، ضالّ فاسق است و چه بسا کافر باشد. پس در اصول اعتقادات بحث تخطئه و تصویب وجود ندارد و همه مخطئه هستند.

ایشان در ادامه مثال هایی را برای این مورد آورده و در تعلیل این مطلب می نویسد: **« لأنّ هذه الأشیاء لا یصحّ تغییرها فی‏ نفسها، و لا خروجها عن صفتها الّتی هی علیها، أ لا تری أنّ العالم إذا ثبت أنّه محدث، فاعتقاد من اعتقد أنّه قدیم لا یکون إلّا جهلا، و الجهل لا یکون إلّا قبیحا.**» سخن ایشان این است که اعتقاد خلاف قبیح است و نمی توان آن را تصحیح کرد.

ایشان در ادامه از برخی مصیب بودن حتی در اصول اعتقادات را نقل کرده و می نویسد: **« و حکی عن قوم شذّاذ لا یعتد بأقوالهم أنّهم قالوا: إنّ کلّ مجتهد فیها مصیب و قولهم باطل بما قلناه.»**

ایشان در بیان جایگاه تصویب بیان می کند: «**و أمّا ما یصحّ تغییره فی نفسه، و خروجه من الحسن إلی القبح، و من الحظر إلی الإباحة، فلا خلاف بین أهل العلم أنّه کان یجوز أن تختلف المصلحة فی ذلک فیما تکون**[[5]](#footnote-5) **حسنا من زید یکون قبیحا من عمرو، فلا خلاف بین أهل العلم أنّه کان یجوز أن تختلف المصلحة فی ذلک فما یکون حسنا من زید یکون قبیحا من عمرو، و ما یقبح من زید فی حال بعینها یحسن منه فی حالة أخری، و یختلف ذلک بحسب اختلاف أحوالهم و بحسب اجتهادهم.**» ایشان می فرماید: در امور اعتباری ثبوتا ممکن است یک شیء برای زید حسن بوده و برای عمرو قبیح باشد و هیچ اشکال ثبوتی در آن وجود نداشته و از نظر عقلی امکان دارد بین افراد در حکم تفاوت وجود داشته باشد.

ادامه عبارت: **« إلّا أنّ مع تجویز ذلک فی العقل هل ثبت ذلک فی الشّرع أم لا؟ فقد اختلف العلماء فی ذلک‏: فذهب أکثر المتکلّمین و الفقهاء إلی أنّ کلّ مجتهد مصیب فی اجتهاده و فی‏ الحکم و هو مذهب أبی علیّ و أبی هاشم‏**[[6]](#footnote-6) **و أبی الحسن‏ ، و أکثر المتکلّمین، و إلیه ذهب أبو حنیفة و أصحابه فیما حکاه أبو الحسن‏ عنهم، و قد حکی غیره من العلماء عن أبی حنیفة خلافه‏»** ایشان پس از بیان حکم ثبوتی، درباره حکم اثباتی بحث کرده و نقل می کند که اکثر فقها و متکلمین بیان کرده اند که مجتهد در هر اجتهادی که می کند و در حکم قضائی که می کند، مصیب است. از مجموع عبارت های ایشان استفاده می شود که مراد ایشان از مصیب، مطابق حکم شرعی بودن است هر چند مطابق حکم ظاهری باشد و اساسا بحث ایشان در اصابه به حکم واقعی نیست.

ادامه عبارت**: «و ذهب الأصمّ، و بشر المریسی إلی أنّ الحقّ فی واحد من ذلک و هو ما یقولون به، و إنّ ما عداه خطأ، حتّی قال الأصمّ: إنّ حکم الحاکم ینقض به، و یقولون: إنّ المخطئ غیر معذور فی ذلک، و یقولون: إنّ المخطئ غیر معذور فی ذلک، إلّا أن یکون خطؤه صغیرا،**[[7]](#footnote-7) **و أنّ سبیل ذلک سبیل الخطأ فی أصول الدّیانات**‏» قول اصمّ این است که مجتهد خطا کرده و معذور نیز نمی باشد. معنای عدم معذوریت این است که حکم ظاهری نیز مجتهد نداشته و شارع تنها مطابق یکی از اجتهاد ها حکم ظاهری کرده است.

ادامه عبارت: «**و ذهب أهل الظّاهر فیما عدا القیاس من الاستدلال و غیره إلی أنّ الحقّ من ذلک فی واحد و أمّا الشّافعی فانّ کلامه مختلف فی کتبه: فربّما قال: إنّ الحقّ فی واحد، و علیه دلیل قائم، و إنّ ما عداه خطأ. و ربّما مرّ فی کلامه أنّه مجتهد قد أدّی ما کلّف. و ربّما یقول: إنّه قد أخطأ خطأ موضوعا عنه**‏» ایشان از شافعی سه نظر متفاوت نقل می کند که در برخی از مواضع، حق را در واحد دانسته که مراد از «**إنّ الحقّ فی واحد**» حکم واقعی نبوده و مراد حکم ظاهری است به این معنا که یکی از این ها فقط حکمی است که شارع به آن تکلیف کرده است. شافعی در برخی مواضع، می گوید مجتهد به وظیفه خود عمل کرده است. نظر سومی که از شافعی نقل می کند این است که حکم ظاهری هر چند واحد است اما شارع از مجتهدی که مخالف حکم ظاهری اجتهاد کرده، عفو می کند. مثلا فرض کنید یک مجتهد می گوید نماز جمعه واجب است. یک مجتهد می گوید نماز جمعه حرام است. در این مورد، یک قول این است که بگوییم یکی از اینها حکم شارع است. یک بیان دیگر این است که هر دو

حکم شارع است. بیان سوم این است که یکی از اینها حکم شارع است ولی آن که آن دیگری را انتخاب کرده، معذور است. ظاهرا کلام مرحوم شیخ طوسی در بحث تخطئه و تصویب ارتباطی به حکم واقعی ندارد و در حکم ظاهری بحث می کند که آیا در حکم ظاهری تصویب وجود دارد یا تخطئه؟

شیخ طوسی در ادامه برخی اقوال دیگر را نیز نقل کرده است: **« فمنهم من یقول: إنّ الحقّ فی واحد من ذلک، و أنّ علیه دلیلا و إن لم یقطع علی الوصول إلیه، و إنّ ما عداه خطأ، لکنّ الدّلیل علی الصّواب من القولین لمّا غمض و لم یظهر، کان المخطئ معذورا...»**

ایشان نظر خویش را این گونه تقریب می کند: **« و الّذی أذهب إلیه و هو مذهب جمیع شیوخنا المتکلّمین، المتقدّمین‏ و المتأخّرین، و هو الّذی اختاره سیدنا قدس اللَّه روحه، و إلیه کان یذهب شیخنا أبو عبد اللَّه رحمه اللَّه**[[8]](#footnote-8) **أنّ الحقّ واحد و أنّ علیه دلیلا، من خالفه کان مخطئا فاسقا و اعلم أنّ الأصل فی هذه المسألة القول بالقیاس و العمل بأخبار الآحاد،»** ایشان این مطلب را به همه نسبت نداده و تنها به متکلمین امامیه منتسب می کند و علت تخطئه مخالف را در این دانسته که اهل سنت قائل به حجیت قیاس و اخباری واحدی که در طریق آنها وجود دارند، هستند در حالی که این دو، هیچ حجیتی ندارند. پس اهل سنت خطا کرده اند چون به وظیفه خویش در اجتهاد عمل نکرده اند.

ادامه عبارت: **« لأنّ ما طریقه التّواتر و ظواهر القرآن،**[[9]](#footnote-9) **فلا خلاف بین أهل العلم أنّ الحقّ فیما هو معلوم من ذلک، و إنّما اختلف القائلون بهذین الأصلین فیما ذکرناه، و قد دللنا علی بطلان العمل بالقیاس‏ ، و خبر الواحد الّذی یختصّ المخالف بروایته‏ و إذا ثبت ذلک، دلّ علی أنّ الحقّ فی الجهة الّتی فیها الطّائفة المحقّة.**» ایشان در استدلال به تخطئه بیان می کند چون حجیت قیاس و خبر واحد باطل است، عمل کننده به این دو مخطئ خواهد بود.

ادامه عبارت: «**و أمّا علی ما اخترته من القول فی الأخبار المختلفة المرویّة من جهة الخاصّة، فلا ینقض ذلک‏ لأنّ غرضنا فی هذا المکان أن نبیّن أنّ الحقّ فی الجهة الّتی فیها الطّائفة المحقّة دون الجهة الّتی خالفها، و إن کان حکم ما تختصّ به الطّائفة و الاختلاف الّتی بینها الحکم الّذی مضی الکلام علیه فی باب الکلام فی الأخبار، فلا تنافی بین القولین.**» ایشان در پاسخ به این اشکال که امکان دارد اخبار خاصه نیز مختلف باشد، بیان می کند: ما در مورد حجیت خبر واحدی که از طریق خاصه نقل شده، در مبحث حجیت خبر واحد بحث کرده و گفته ایم می توان به هر دو خبر اخذ کرد و کلام مذکور در خبر واحد، منافی سخن ما در بحث اجتهاد نیست.

برای روشن شدن کلام مرحوم شیخ طوسی، نگاهی به کلام ایشان در بحث حجیت خبر واحد می اندازیم.

مرحوم شیخ طوسی، پس از بیان شرایط حجیت خبر واحد، به اجماع عملی اصحاب تمسک می کند که در فرض اختلاف اصحاب اگر خبری که شرایط حجیت را دارد، اقامه شود بدان اخذ شده و اختلاف تمام می‌شود. ایشان در پاسخ به این اشکال که مشهور بین شیعه این است که حق نمی تواند در دو جهت مختلف باشد در حالی که گاه در طایفه یک عالم به روایتی اخذ کند و عالم دیگر به روایت مقابل آن اخذ کند و هیچ یک دیگری را تخطئه نکرده و دوستی و موالات بین همدیگر را از بین نمی برند،[[10]](#footnote-10) بیان می کند: این کلام که الحق لا یکون فی جهتین مختلفین در جایی است که یک طرف شیعه بوده و طرف دیگر سنی باشد در این فرض حق قطعا با شیعه است و نمی تواند در دو طرف باشد، اما در جایی که هر دو طرف شیعه باشند، حق با هر دو طرف است و هیچ اشکالی نیز ندارد.

ایشان می نویسد: **« فإن قیل: هذا القول یؤدی إلی أن یکون‏ الحق‏ فی‏ جهتین‏ مختلفتین إذا عملوا بخبرین مختلفین، و المعلوم من حال أئمتکم و شیوخکم خلاف ذلک** **قیل له: المعلوم من ذلک أنه لا یکون الحق فی جهتهم و جهة من خالفهم فی الاعتقاد فأما أن یکون المعلوم أنه لا یکون الحق فی جهتین إذا کان ذلک صادرا من خبرین مختلفین، فقد بینا أن المعلوم خلافه،**»[[11]](#footnote-11) مراد از این که حق در اختلاف دو شیعه با هر دو طرف است، این است که هر یک از این دو طرف حکم ظاهری دارند در حالی که در فرض اختلاف شیعه و سنی حق تنها در طرف شیعه است و او تنها حکم ظاهری دارد. عبارتی که در ابتدا بدان اشاره شد که مخالف را ضالّ فاسق بیان کرده بود، مؤید اراده حکم ظاهری است نه حکم واقعی.

ادامه عبارت: « **و الّذی یکشف عن ذلک أیضا أن من منع من العمل بخبر الواحد یقول: إن هاهنا أخبارا کثیرة لا ترجیح لبعضها علی بعض، و الإنسان فیها مخیر، فلو أن اثنین اختار کل واحد منهما العمل بواحد من الخبرین‏ أ لیس کانا یکونان مختلفین و قولهما حق علی مذهب هذا القائل؟**» ایشان در این عبارت بیان می‌کند: در فرض تعارض دو خبر تخییر بین دو خبر وجود دارد و هر دو نیز حق است. روشن است مراد ایشان از حق بودن دو خبر متعارض، تطابق با حکم ظاهری موجود در هر دو طرف است.

ادامه عبارت: **« فکیف یدعی أن المعلوم خلاف ذلک؟** **و یبین ذلک أیضا: أنه قد روی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن اختلاف أصحابه فی المواقیت و غیر ذلک؟ فقال علیه السلام:** «**أنا خالفت بینهم» ، فترک الإنکار لاختلافهم، ثم أضاف الاختلاف إلی أنه أمرهم به، فلو لا أن ذلک کان جائزا لما جاز ذلک عنه‏»** ایشان در این عبارت بیان کرده: امر امام صادق ع به عمل به هر دو خبر است. پس چگونه می تواند هر دو امر شرعی نداشته باشند.

خلاصه کلام مرحوم شیخ طوسی این است که نسبت به هر دو قول مخالف، امر شرعی وجود دارد که مراد ایشان از امر شرعی، امر ظاهری است نه امر واقعی و این بحث ایشان با بحث تخطئه و تصویب که بین علما معروف است، کاملا متفاوت می باشد.

پس با توجه به کلام العده که اولین کتاب اصولی مهم شیعه است،[[12]](#footnote-12) نمی توان اثبات کرد که شیعه قائل به تخطئه است. و اساسا بحث تخطئه و تصویب به نحو متداول بین متأخرین، بین قدما مطرح نبوده[[13]](#footnote-13) تا بتوان از آن اجماع بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل را برداشت کرد. به یک معنا مرحوم شیخ طوسی قائل به تصویب است نه تخطئه زیرا بیان کرده مطابق هر دو قول مخالف، از نظر شرعی حکمی وارد شده است البته مراد ایشان حکم ظاهری است نه حکم واقعی.

در جلسه آینده توضیح کلام شیخ طوسی را ادامه می دهیم.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. مباحث الأصول ؛ ج‏1 ؛ ص410 الوجه الأوّل: أنّ بإمكان المولى أخذ العلم بالجعل في مرتبة المجعول، فلم يكن ما تعلّق به العلم عين ما ترتّب على العلم بالدقّة حتّى يلزم محذور، و في نفس الوقت قد توصّل المولى إلى غرضه من اختصاص حكمه بدائرة العالمين.... [↑](#footnote-ref-1)
2. ظاهرا مراد جعل حکم ظاهری مخالف با حکم واقعی است (مقرّر) [↑](#footnote-ref-2)
3. ظاهرا مراد این کلام مرحوم آخوند باشد: نعم يشكل الأمر في بعض الأصول العملية كأصالة الإباحة الشرعية فإن الإذن في الإقدام و الاقتحام ينافي المنع فعلا كما فيما صادف الحرام و إن كان الإذن فيه لأجل مصلحة فيه لا لأجل عدم مصلحة و مفسدة ملزمة في المأذون فيه فلا محيص في مثله إلا عن الالتزام بعدم انقداح الإرادة أو الكراهة في بعض المبادئ العالية أيضا كما في المبدإ الأعلى لكنه لا يوجب الالتزام بعدم كون التكليف الواقعي بفعلي بمعنى كونه على صفة و نحو لو علم به المكلف لتنجز عليه كسائر التكاليف الفعلية التي تتنجز بسبب القطع بها و كونه فعليا إنما يوجب البعث أو الزجر في النفس النبوية أو الولوية فيما إذا لم ينقدح فيها الإذن لأجل مصلحة فيه. كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص278 [↑](#footnote-ref-3)
4. العدة في أصول الفقه، ج‏2، ص: 721 – 736 [↑](#footnote-ref-4)
5. ظاهرا صحیح این عبارت، فما یکون است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ابو علی و ابو هاشم پدر و پسر بوده و به الجبّائیان معروف هستند. [↑](#footnote-ref-6)
7. متأسفانه این چاپ العده غلط های متعددی دارد و نمی توان عبارت صحیح برخی را تشخصی داد. شاید مراد از خطؤه صغیرا اگر این عبارت صحیح باشد، این است که گناه کرده اما گناه او صغیره است نه کبیره. [↑](#footnote-ref-7)
8. مرحوم شیخ مفید [↑](#footnote-ref-8)
9. از این عبارت و برخی دیگر از عبارت مرحوم شیخ طوسی استفاده می شود که ایشان ظواهر قرآن را قطعی می داند نه ظنی. [↑](#footnote-ref-9)
10. لازمه حجیت خبر واحد، این است که در حق در دو جانب مختلف باشد و این خلاف مشهور بین شیعه است که «لا یکون الحق فی جهتین مختلفین» [↑](#footnote-ref-10)
11. العدة في أصول الفقه، ج‏1، ص: 129 [↑](#footnote-ref-11)
12. سید مرتضی پس از شیخ طوسی شروع به نوشتن الذریعه کرده اما شاید ایشان این قسمت ها را پیش از عده نوشته باشد. [↑](#footnote-ref-12)
13. البته لحن کلام تخطئه و تصویب در کلام عامه، شبیه کلام متأخرین است ولی ما وارد بحث از کلام عامه نمی شویم. [↑](#footnote-ref-13)